



داکتر سید موسی صمیمی

**Political Economy**

*Promoting dialogue and  
discourse*

**Dr. Said Musa Samimy**

**Email:** [Samimy@t-online.de](mailto:Samimy@t-online.de)

خروج نیروهای رزمی بین المللی از افغانستان  
- اجتناب نا پذیری تاریخی و پی آمد های سیاسی- اقتصادی آن -  
بخش سوم

مکن هایم، دسامبر سال 2013

1. پیشگفتار
2. الزامات خروج نیرو های رزمی بین المللی از افغانستان
  - 2.1 نیاز سیاسی و ناگزیری تاریخی خروج نیروهای خارجی
    - 2.1.1 ازمنه ی دور تاریخی
    - 2.1.2 افغانستان معاصر
    - 2.1.3 "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" و قشون سرخ
    - 2.3.4 قشر نوپا و نیرو های بین المللی
  - 2.2 پیشینه تصمیم گیری درمورد خروج نیروهای رزمی
    - 2.2.1 نشست سران کشور های عضو ناتو در لزبن: طرح زیر ساخت نظری خروج نیرو ها
    - 2.2.2 نشست سران کشورهای عضو ناتو در شیکاگو: بازدید کلی بر استراتژی نظامی
3. ارزیابی انتقادی
  - 3.1 دگرگونی معادلات سیاسی و اقتصادی قشر نو پا
    - 3.2 پی آمد های درون مرزی خروج نیرو ها
      - 3.2.1 مقایسه نا رسای تاریخی
      - 3.2.2 تقویه نیرو های امنیتی افغانی: نارسایی مبارزه قاطع با دهشت افگنی
      - 3.2.3 پی آمد های اقتصادی: هزینه ی خارج از توانایی های مالی کشور
      - 3.2.4 پی آمد های سیاسی: عدم نهادینه شدن دموکراسی
        - 3.2.4.1 بافت سیاسی - نظامی قشر نوپا
        - 3.2.4.2 دگر گونی ترکیب معادلات سیاسی در یک دهه
    - 3.3 پی آمد های بیرون مرزی: تعدد بازیگران سیاسی در "بازی بزرگ معاصر"
      - 3.3.1 مواضع غرب: تامین نسبی ثبات سیاسی توام با حد اقل آزادی های مدنی
      - 3.3.2 مواضع کشور های ریک ( روسیه، هند و چین) : تبانی و تباین
      - 3.3.3 نگرانی جمهوریت های آسیای مرکزی: گره خوردگی های سیاسی و اقتصادی
      - 3.3.4 هم چشمی های قاتلانه همسایگان در پرتو سیاست های تمامیت گرایی
    - 3.4 مخالفان مسلح: نیروی آشوبگر و فاقد چشم اندازبرنامه ی آشتی ملی
    - 3.5 نظرات در مورد انکشاف احتمالی اوضاع سیاسی
      - 3.5.1 تصورات بنیاد "دانش و سیاست آلمان"
      - 3.5.2 تصورات زلمی خلیل زاد، امریکایی متنفذ افغان تبار
      - 3.5.3 راهکار های بدور از امکانات عملی
      - 3.5.4 گذرگاه تنگ انتخابات: بمثابه یگانه رهکار مسالمت آمیز
        - 3.5.4.1 جنگ های زرگری در آستانه انتخابات ریاست جمهوری
        - 3.5.4.2 گفتمان بدیل سیاسی: "حکومت داری هوشمند" در برابر "حکومت الیگارشی نوپا"
    4. نتیجه گیری : فقدان در ورودی جهانشمول به "آرمانگاه" ملی
    5. رویکردها
    6. ضمیمه: لست احزاب سیاسی

### 3.2.4. پی آمد های سیاسی: عدم نهادینه شدن دموکراسی

#### 3.2.4.1. بافت سیاسی- نظامی قشر نوپا

قشر نوپا تحت قیادت سیاسی گروه کرزی در کشور که در چارچوب سیاسی و اقتصادی الیگارش حاکم تبارز می نماید، با وجود عدم تجانس لایه های مهم آن، از یکسو فرآورد مستقیم مبارزات نظامی- سیاسی کشور علیه اشغال نظامی توسط قشون سرخ و پس از آن علیه "نظام التقاطی" گروه طالب می باشد. از سوی دیگر، از آنجایی که فرآیند انکشاف سیاسی و نظامی در دهه ی پسا خروج نیرو های قشون سرخ زمینه ساز نشست بن اول در سال 2001 شد، این قشر با پشتیبانی بین المللی - تحت جو سیاسی مبارزه با دهشت افگنی - بر مسند قدرت سیاسی در کابل تکیه زد.

اشغال نظامی افغانستان توسط قشون سرخ در سال 1979 - با حفظ تفاوت های زمانی - در مقایسه با دو جنگ افغان و انگلیس در سده نوزدهم و "جنگ استقلال" کشور در سال 1919 دارای این دو ویژه گی چشمگیر می باشد:

➤ نخست، مبارزات حاد نظامی و مسلحانه علیه هند بریتانوی در مقطع محدود زمانی پایان یافت.

➤ در عین حال این مبارزات در کل محدود در بخش های شرقی و جنوبی کشور بود.

برخلاف مقاومت ضد اشغال شوروی دست کم یک دهه دوام کرده و در سرتاسر کشور، از سطح دهکده ها تا شهرهای بزرگ گسترش یافت؛ در نتیجه این جنگ خانمان سوز زیر ساخت اقتصادی، بنیاد های سیاسی و شالوده اجتماعی سرتاسر کشور را، تا زاویه های کوچک محلی و حجره های اجتماعی دگرگون کرد؛ این دگرگونی به نوبت خود منجر به فروپاشی "توازن نسبی ساختار قدرت سیاسی" در جهت تغییر ذهنیت در مورد "مشروعیت تاریخی حاکمیت" و اصل "وفاداری ها و حامی پرستی های سنتی" گردید. برای نخستین بار اقوام غیر پشتون ازین روند دگرگونی بنیادی با سازمان های سیاسی و گروه های رزمی مسلح ویژه خودشان به نحوی بروز کردند که حاکمیت سنتی و تاریخی پشتون ها، بو یژه درانی ها را تحت پرسش بردند. از آنجایی که بروز این قشر با آگاهی سیاسی، تجارب جنگی و بویژه از پشتیبانی نظامی عجین شده در تفکر سیاسی برخوردار بود، رهبران آنها در جهت بر کرسی نشاندن اهداف سیاسی خویش مطابق به این روحیه گام های عملی برداشتند. اگر حکومت چند ماهه ی حبیب الله کلکانی را در سال 1929 بمثابه "رائش زود گذر تاریخی" نا دیده بگیریم، با آقای برهان الدین ربانی، امیر "جمعیت اسلامی افغانستان" بمثابه سازمان اسلامی- سیاسی تاجیک ها در تاریخ افغانستان معاصر برای نخستین بار یک زمامدار تاجیک تبار در کابل بر اریکه قدرت تکیه زد. از آنجایی که آقای ربانی خود محصول یک مبارزه دراز مدت سیاسی- نظامی و سخت در گرو جو دینی بود، مشروعیت سیاسی حاکمیت وی می توانست تنها و تنها با "مشروعیت دینی" همراه باشد. به این ترتیب برای نخستین بار قشر علما و مبارزین دینی که در مجموع در گذشته ها حامی حکومت اقتدارگرا و دین پناه بودند، خود تعیین سرنوشت "امت" را در دست گرفتند. ولی مشروعیت "نشست حل و عقد" که آقای ربانی را بر مسند قدرت سیاسی تایید کرد، بزودی مورد سوال و میازره دیگر جهادی ها قرار گرفت. پس از تشکیل یک سری از اتحادهای زودگذر و فرا قومی، قطب بندی مشخص سیاسی بر پایه وابستگی های تباری در کشور بروز نمود. در یک قطب حزب اسلامی گلب الدین حکمتیار با پشتیبانی گسترده رهبران و بازیگران پشتون تبار

– به شمول هواداران فرکسیون خلق "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" - در رویا رویی با قطب دیگر در وجود جمعیت اسلامی و دیگر رهبران سازمان های جهادی غیر پشتون – به شمول بخشی از فرکسیون پرچم حزب دموکراتیک – قرار گرفتند. پس از چهار سال مبارزات بی امان و تباہ کن و با ظهور طالبان این قطب بندی تباری بیشتر شدت پیدا کرد. ساختار رهبری سیاسی و نظامی گروه طالب و حامیان پشت پرده آنها که همه پشون تبار بودند، کشور را در عمل به کازار "پشتون و غیر پشتون" مبدل کرد. طوری که نظریه پردازان طالب در اثر "دوهمه سقاوی – سقاوی دوم" که به مثابه "مانیفست طالبان" صدق میکرد، شعار سلطه گرایی قومی علیه دیگر اقوام، بکاربرد سیاست زمین سوخته ناشی ازین "مانیفست" و در اخیر حتی شعار بیرون راندن اقوام غیر پشتون را از سرزمین آبابی شان بلند کرده بودند.

پس از حملات دهشت افگنی در نیویارک و واشنگتن در سال 2011 - نظر به خطرات ناشی ازین حملات بی سابقه تاریخی برای امنیت کشور های خود مدار غرب - افغانستان دوباره در محراق توجه جهانیان، بویژه ایالات متحده قرار گرفت. حضور نیرو های نظامی ائتلاف بین المللی نه تنها از پشتیبانی سیاسی و حمایت های مالی جهانیان در افغانستان برخوردار بود. جهان غرب - در تفاوت چشمگیر نظر به سالهای نود سده بیستم – این مرتبه الزاماً نسخه ای مشخص "نیو لیبرالیزم سیاسی و اقتصادی" را برای بازسازی و نوسازی کشور پسا منازعه افغانستان به ارمغان آورد. نقش عاملین اجرایی این نسخه را سیلی از مشاورین خارجی و افغان تبار های خارج نشین بر دوش داشتند؛ مشاورانی که قسماً در فضای جریان فکری حاکم بنیاد های مالی جهانی مانند صندوق بین المللی پول و بانک جهانی از تجارب کاری برخوردار بودند، ولی از ویژگی های کشور های پیرامونی، آن هم کشور پسا منازعه افغانستان کمتر آگاهی داشتند. در نتیجه این گروه عاری از نظر انتقادی سازنده به تیوری های نیو لیبرالیزم و بدون تلاش در جهت سراغ نظرات بدیل و درخور اوضاع کشور دست اندر کار شدند. در اخیر بکاربرد نظرات نیولیبرالیزم در روند بازسازی و نوسازی کشور منجر به انکشاف مشخص سیاسی- اقتصادی گردید، به گونه ای که علایق بازیگران سیاسی دوران جنگ های درون مرزی در یکنوع بافت تازه سیاسی و اقتصادی با هم عجین گردید. گرچه که سیاست های تطبیفی اقتصادی توأم با ساختار دولت مرکزی گسترده، سرزمین هندوکش را به بن بست کشاند، ولی این قشر نوپا بیانگر ظهور بازیگران علنی و منتقدین پشت پرده بوده که بیشتر از همه اقتدار دیگر نظر به این نکات بهره بردند:

**داد و گرفت های قراردادی، شرکت های خصوصی امنیت، قاچاق مواد مخدر، فساد اداری، کسب امتیازات انحصاری در عمل کردهای تجارتی و سر مایه گذاری ها در نظام بانک داری و صنایع کوچک مصرفی، و در اخیر از طریق غصب زمین های دولتی و اعمار شهرک ها از طریق شرکت های ساختمانی. (63)**

این قشر الیگارشسی – تحت رهبری سیاسی رییس جمهور پشتون تبار – که در بر گیرنده رهبران خود خوانده و شریک خوان قدرت با نام تمام اقوام متوطن در کشور میباشد، تازه از درک "علایق مشترک اقتصادی" برخوردار گردیده است. ولی این دگرگونی ذهنیت نباید این معنی تعبیر گردد که "اصل" اولویت سیاست بر اقتصاد" در معادلات قشر نوپا بکلی زایل گردیده است. با در نظر داشت

این مولفه سیاسی- اقتصادی، که بیانگر گره خوردن "سرنوشت اقتصادی و سیاسی" کرسی نشینان می باشد، بازیگران عصر بازسازی، سیاست دو بعدی "تبانی و همچشمی" را بکار میبرند:

➤ **تبانی تمام عیار در جهت ثبات نظام درکل و**  
➤ **همچشمی نسبی در جهت گرفتن امتیازات بیشتر سیاسی و اقتصادی**

با در نظر داشت این سیاست "تبانی و هم چشمی" مسئله خروج نیروهای رزمی از کشور الزاماً منجر به پی آمد های سیاسی در کشور می گردد، که درین راستا موضع گیری های جناح های مختلف، نخست رقابت تاریخی در بین پشتون های درانی و غلجایی و همزمان با آن همچشمی نیرو های اقوام دیگر – بویژه تاجیک ها، ازبک ها و هزاره ها - در افق سیاسی نقش بسته و در بازی بزرگ معاصر نقش بارزی ایفا می نماید. این موضوع با چشم انداز انتخابات ریاست جمهوری در سال 2014 بمثابة بزرگترین رویداد تاریخی دوره بازسازی تبلور می نماید.

4.2.4.2 " دیگر گونی ترکیب معادلات سیاسی قشر نوپا در یک دهه

با وجود عجبین شدن خواست های سیاسی و اقتصادی قشر نو پا، گروه های پشتون تبار این بار، نسبت به اوایل حکومت کرزی از موقف بهتر برخوردار می باشند. کرزی در آغاز حکومتش بد و ن سازمان سیاسی و گروه مسلح خودش در کنار گروه های سازمان یافته و با تجارب جنگی علیه گروه طالب، به ویژه از اقوام غیر پشتون – تاجیک، ازبک و هزاره – قرار گرفت. از آنجایی که این گروه ها تحت چتر حمایتی نیروهای هوایی ایالات متحده امریکا، وابستگان گروه طالب، سازمان دهشت افگنی القاعده و ملیشه های پاکستانی همراه با طالبان را از کوه و برزن کشور رانده بودند، بر ذخایر جنگ افزار های گروه طالب و همراهان شان دست یافته بودند. و لی نظر به تجربه تاریخی و در نتیجه نظر به درک سیاسی خودشان این بار حاضر به مصالحه گردیدند، حتی رهبری سیاسی یک پشتون تبار را نیز پذیرفتند. کرزی به مثابه اولین رییس جمهور پشتون تبار در دو دوره حکومت خویش با این خصایل بر آمد سیاسی نمود:

- **تفکر سیاسی: تبار گرایی**
- **احساس اجتماعی: اشرافیت**
- **تمایلات سیاسی: سنت گرایی**
- **تمایلات دینی: اسلام سنتی، دین به مثابه شیوه دید زندگی و فارغ از جهان بینی و همچنان دین پناهی قدرت مرکزی**
- **تبارز علنی- اجتماعی: عوام پسندی - populism –**
- **تبارز سیاسی: عمل گرایی**
- **اعلام مواضع سیاسی: دموکراتیک**
- **بر خورد شخصی: درین راستا کرزی دارای دوچهره ی متمایز از هم می باشد: گرم جوشی و "بیرون نگری" در رویارویی با خود محوری و بدزبانی (در نشست های اعضای کابینه حتی به وزرا هم سخت فحش می دهد)،**
- **سیاست خارجی: پایدار در استراتژی کلی با راهکار تاکتیکی انعطاف پذیر توام با احساسات دور از درایت سیاسی**

کرزی آراسته با این خواص موفق شد که نخست در دور میز کابینه اش شخصیت های مشخصی از همه اقوام، جریان های سیاسی (از چپ و راست) و لایه های اجتماعی باهم کنار آیند. ولی حضور این "شریکان خوان" نظر به توافقات سیاسی گروه ها و احزاب نبوده است؛ کرزی خود سخت با احزاب و گروه های سیاسی در مخالفت قرار دارد. کرزی موفق گردید که در دو دوره حکومت اش "گروه بخصوص خودش" را در چارچوب "دفتر ریاست جمهوری" و "حلقه مشاورین خاصه" به "دفتر تصمیم گیری مرکزی" و آن هم ماورای تصامیم مجلس وزرا و قوانین نافذ و حتی خلاف اراده ی ارگان های تقنینی و عدلی کشور مبدل نماید. تحت رهنمایی کریم خرم، رییس دفتر ریاست جمهوری که آزادی های مدنی را یک "محصول وارداتی" می خواند و با در نظر داشت اشاعه نظرات "برادر بزرگ" و "محور طبیعی قدرت"، از ارگان تصمیم گیری مرکزی در جهت گسترش نفوذ گروه های پشتون تبار و در نتیجه کاهش نفوذ حلقه های ازبک، تاجیک و هزاره استفاده ابزاری صورت می گیرد. گروه کرزی در بخش ساختاری به این دو نسخه متوسل شده است:

- حکومت داری گسترده مرکزی با پی آمد های "گماشته پروری" و "حامی پذیری"،
- پیاده کردن نظریات نیو لیبرالیزم به مثابه زمینه ساز بهره برداری اقتصادی برای قشر نوپا

### 3.3. پی آمد های بیرون مرزی: تعدد بازیگران سیاسی در "بازی بزرگ معاصر"

#### 3.3.1. مواضع غرب: ناسازگاری اصول سیاسی با آرمان آزادی و دموکراسی

با در نظر داشت ظریف کاری های متفاوت دیپلماسی کشور های مختلف، سیاست خارجی جهان غرب، بویژه ایالات متحده امریکا در راستای کشور های پیرامونی – از نگاه نظری – بر این چهار اصل استوار میباشد:

- حفظ امنیت ملی در کشور های خود مدار در مبارزه با دهشت افگنی بین المللی،
- تشخیص روشن و پیاده کردن اهداف ستراتژیک دراز مدت،
- حراست از خواست های اقتصاد کلان کشور های خود مدار غربی و در اخیر
- تحقق بخشیدن به "آرمان های آزادی سیاسی و اقتصادی"

با وجود سابقه تاریخی، اصل "حفظ امنیت ملی" از حملات دهشت افگنی سال 2001 در نیویارک و واشنگتن باینسو از اولویت خاصی بر خوردار است. از آنجایی که حملات بر مرکز داد و گرفت اقتصادی و کانون نظامی ایالات متحده امریکا ضربت پذیری کشور های غرب را مطرح ساخت، جهان غرب مبارزه با دهشت افگنی بین المللی را به یکی از رکن های اساسی معادلات سیاست خارجی مبدل نمود. با در نظر داشت این دگرگونی در اولویت سیاست خارجی، مولفه "حفظ امنیت ملی" به ابزار کلیدی سیاست خارجی در راستای تحقق اهداف ستراتژیک و اقتصاد بزرگ کشور های خود مدار مبدل گردید. ایالات متحده امریکا، اگر در افغانستان در راه مبارزه با دهشت افگنی شبکه القاعده و گروه همخوان طالبان از پشتیبانی گسترده جهانیان و توجیه سازمان ملل متحد در سال 2001 بر خوردار بود، در عراق در سال 2003 حتی به شکل "یکه تاز" و بدون "همبستگی سیاسی و نظامی" کشورهای دیگر رژیم افتدار گرای صدام حسین را سر نگون ساخت. جورج دبلیو بوش – جونیور – در لفافه مبارزه با دهشت افگنی نه تنها در راه تحقق اهداف ستراتژیکی و خواست های اقتصادی غرب گام برداشت، بلکه این "تک روی" واشنگتن را با مولفه "گسترش دموکراسی در

خاور میانه" ( کوندولیزا رایس ) پیوند زد. نظر به دگرگونی های ساختاری کشور های خود مدار غربی و ظهور کشور های تازه دم پیرامونی رقیب، که بیانگر "جهانی شدن پسا امریکا" میباشد، بارک اوباما تا مرز فاصل "خط سرخ" از "تک روی ها" خوداری می نماید. ولی در نزد او هم اصل اولویت بکاربرد مبارزه علیه "دهشت افگنی" بمثابه یکی از ابزار کارآی سیاست خارجی دست ناخورده باقی مانده است. موازی به آن روز بروز بیشتر روشن می گردد که تحقق اهداف استراتژیکی و خواست های اقتصادی با آرمان گسترش "دموکراسی" در پیوند ناگسستگی قرار نداشته، بلکه نظر به شرایط مشخص گاه در تباین و زمانی در تبنانی قرار میگیرد. این پیچیدگی با مثال "بهار عربی" در معادله سیاست تطبیقی غرب به خوبی مشاهده می شود. اگر خیزش های مردمی برای دموکراسی با تصورات غرب همخوانی داشت و در خدمت معادله سیاست خارجی غرب قرار می گرفت، این جنبش ها از حمایت های مالی، پشتیبانی های سیاسی و حتی کمک های تسلیحاتی غرب بر خور دار می شوند. چنانچه غرب مبارزه برای آزادی و دموکراسی (با وجود پیچیدگی های ساختاری آن) در سوریه را پشتیبانی مینماید. ولی برای فریاد های آزادی خواهی در عربستان سعودی، قطر و بحرین، نه تنها گوش شنوا نداشته، بلکه در جهت ثبات بخشی نظام های تمامیت گرای مذهبی در حوزه خلیج حتی از فروش جنگ افزار های مدرن نیز خودداری نمی کند.

این سیاست دو پهلوی غرب، به ویژه ایالات متحده در مورد انکشاف اوضاع در سرزمین هندوکش نیز بخوبی دیده می شود. در روند رهایی افغانستان از پوشش حمایت بین المللی در نشست سیاسی (نشست دوم بن)، نشست اقتصادی (درتوکیو) و نشست نظامی (در شیکاگو) جامعه جهانی بر اصل تداوم دموکراسی و آزادی در افغانستان صحنه گذاشت. در اعلامیه اخیر کنفرانس بن دوم اشترک کنندگان تایید نمودند که آینده نظام سیاسی کشور بر اصول "کثرت گرایی" و قانون اساسی افغانستان استوار خواهد بود. همچنان افغانستان خود را مکلف می داند که راه ایجاد یک جامعه دموکراتیک و با ثبات مبتنی بر حاکمیت قانون و آزادی های اساسی شهروندان منجمله برابری زن و مرد را ادامه دهد. (64)

پس از آن جامعه جهانی در نشست توکیو تعهدات مالی غیر نظامی خویش را با سه پیش شرط پیوند زد:

➤ **بهبود بخشیدن وضع حکومت داری و بهبود مدیریت مالی،**

➤ **مبارزه موثر با فساد اداری و در اخیر**

➤ **تضمین انتخابات آزاد و منصفانه ریاست جمهوری و شورای ملی، حاکمیت قانون و صیانت حقوق بشر، بویژه حقوق زنها. (65)**

و در اخیر در نشست شیکاگو سران ناتو تصریح نمودند که آنها در قبال تعهدات حکومت افغانستان در نشست بن مبنی بر "یک جامعه دموکراسی" اهمیت زیادی قایل اند؛ جامعه ای که بر اصول ذیل استوار باشد:

"حاکمیت قانون"، "حکومت داری خوب" و در بر گیرنده پیشرفت در جهت مبارزه علیه فساد اداری، آزادی های اساسی شهروندان، بشمول پذیرش حقوق مساوی برای زن و مرد و مشارکت فعال هر دو گروه در جامعه.

در اعلامیه اضافه می شود که انتخابات آینده باید با کمال احترام به "حاکمیت افغانستان" و مطابق با قانون اساسی کشور بر گزار گردد. درینجا نیز شاخص های شفافیت و حسابدهی مهم تلقی می گردند. (66) ولی سیاست تطبیقی غرب بیانگر واقعیت های دیگری است.

**ایالات متحده امریکا در بین "رسالت تاریخی گسترش دموکراسی" و عمل کردهای ناشی از خواست های راهبردی:**

«اگر طالبان می خواهند در روند سیاسی آینده افغانستان نقشی داشته باشند، با القاعده باید قطع رابطه کنند، حمایت از خشونت را متوقف بسازند و قانون اساسی افغانستان را بپذیرند.»

جوابیدن، معاون رییس جمهور امریکا (67)

تجارب تاریخی بیانگر این نکته است که تعهدات غرب، بویژه ایالات متحده امریکا در قبال دموکراسی و آزادی تنها اعترافات لفظی بوده و با کمترین تصادم با اهداف استراتژی و خواست های اقتصادی اش نقض می گردد. اینکه امریکا در ظهور گروه طالب - با همسویی عربستان سعودی و پاکستان - نقش بارزی بازی کرده است، یک طرف معادله سیاسی در گذشته است. ولی درین مورد که جورج بوش حتی پس از حملات دهشت افگنی در نیویارک و واشنگتن، تنها خواهان تسلیمی اسامه بن لادن بود و تغییر رژیم گروه طالب - regime change - در دستور روز قرار نداشت، بیانگر پهنای سیاست دو گانه ی واشنگتن میباشد. در اخیر این خود طالب ها بودند که از طریق عدم پذیرش تسلیمی رهبر شبکه دهشت افگنی به واشنگتن، سر نوشت خویش را با اسامه بن لادن گره زدند، که در اخیر این مسئله منجر به سرنگونی نظام طالبی در کشور گردید.

در پرتو همین ناسازگاری "اعترافات لفظی" و "اهداف استراتژیک" می توان مواضع غرب را به مثابه پی آمد های خروج نیرو های بین المللی از کشور ارزیابی کرد. بارک اوباما، رییس جمهور ایالات متحده امریکا در رابطه با راه حل سیاسی، به ویژه در راستای گفتگو با طالبان می گوید که روند گفتگو با طالبان ساده و سهل نیست. ولی ما به تعهد خویش درین مورد ادامه داده، به ترتیبی که موازی با راهیافت سیاسی، به مبارزه نظامی نیز دوام میدهم. درین میان اوباما دوباره تعهد میسپارد که به تلاش هایش در جهت "غلبه بر القاعده و پشتیبانی از نیرو های امنست ملی افغانی" ادامه میدهد. (68) درین جا به وضاحت دیده می شود که رییس جمهور امریکا از "گروه دهشت افکن طالب" درین قطار دیگر یاد نمی کند. اینکه این قلم اندازی، محصول "یاد فراموشی سیاسی" باشد، خارج از حیطه تصور دیپلماتیک است.

افغانستان مانند گذشته ها دارای اهمیت بزرگ استراتژیک و اقتصادی، بویژه به مثابه ی گذرگاه به جمهوریت های غنی از منابع زیر زمینی آسیای مرکزی می باشد. این مولفه در بازنگری بر دکتورین ناتو که در نشست سران این پیمان در شیکاگو فورموله شده است، روشن می شود. به مثابه یکی از پی آمد های این بازنگری واشنگتن قصد دارد که نظر به اهمیت روز افزون جنوب و جنوب شرق آسیا بیشتر از 60 در صد نیرو های بحری اش را درین حوزه مستقر سازد. (69) از طرف دیگر واشنگتن در رابطه با ارزیابی جدید از نقش "راه نو ابریشم" و اینکه محور این خط ارتباطی در افغانستان می باشد، بر اهمیت آینده سر زمین هندوکش به حق صحه می گذارد. هیلری کلینتن، وزیر



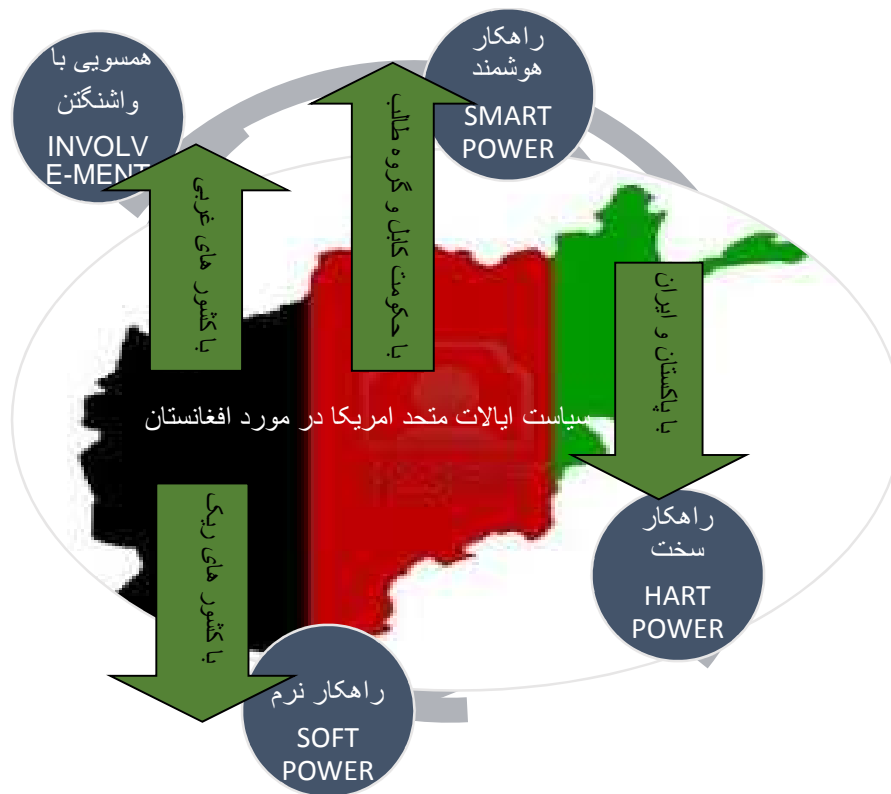
خارجی پیشین امریکا در یک سخنرانی اش در دانشگاه سنگاپور (در ماه نوامبر سال 2012) در این راستا "راه نو ابریشم" را "عنصر کلیدی استراتژیک واشنگتن در منطقه" خوانده است. (70) خانم کلینتن میافزاید "ایجاد روابط قوی تر اقتصادی در این منطقه یک عنصر کلیدی در استراتژی طولی مدت ما برای افغانستان را تشکیل می دهد. اگر به نقشه دیده شود، شما به زودی درمی یابید که چرا در افغانستان جنگ است و بخش از بازی بزرگ برای چندین نسل می باشد. این همه بخاطر موقعیت استراتژیک این کشور می باشد." (71) برخلاف "بازی بزرگ" در سده ی نوزدهم که در آن روسیه تزاری و هند برتانوی برای گسترش نفوذ خویش درگیر بودند، در "بازی بزرگ معاصر" در سده بیست و یکم، که جهان در آستانه جهانی شدن پسا امریکا و در نتیجه در آستانه چند قطبی شدن قرار دارد، واشنگتن با بازیگران متعدد مواجه می باشد. در قدم نخست کشور های ریک (Russia, India and China)، روسیه، هند و چین نظر به اهداف استراتژیک شان در آسیای مرکزی- درین بازی نقش دارند. افزون بر آن "قدرت های پر مدعای منطقه"، بویژه ایران و پاکستان در تباین و تبانی باهم خواهان سهم "بسیار خویش" درین بازی می باشند. کشور های ریک ثبات نسبی سیاسی در افغانستان را مرهون حضور نیرو های بین المللی می داند که آنها از طریق پیمان های اقتصادی مانند معادن مس با چین و معادن آهن با هند از آن بهره می برند، ولی در مورد "پایگاه نظامی امریکا در افغانستان" با چشم شک و تردید می نگرند. حضور دائمی نیرو های امریکایی در سر زمین هندوکش که اکنون با حکومت کابل در چارچوب "گفتگو در مورد پیمان امنیتی" جریان دارد، در محراق تلاش های واشنگتن در دوره پسا خروج قرار دارد. واشنگتن از اینکه یک مرتبه افغانستان را ترک گفت و این کشور را با پیاده کردن دکترین نارسا در مورد گروه طالب به لانه دهشت افگنی بین المللی تبدیل کرد، درس عبرت تاریخی گرفته است. به ترتیبی که این مرتبه نظر به هزینه های سرسام آور نظامی، تلاش های سیاسی و ظریف کاری های دیپلماتیکی که متحمل شده است، افغانستان را به هیچ نوع دوباره بخودش وانمی گذارد. از نگاه واشنگتن تنها حضور دائمی امریکا، بهر نام و نشانی که باشد (مشاور و یا آموزگار)، تحت شرایط دگر گونی جهانی تضمین کننده اهداف استراتژیک آن کشور می باشد. از همین جاست که این مولفه در مناقشه افغانستان به "پاشنه آئیل" تبدیل شده و بازیگران "بازی بزرگ معاصر" هر یک به شمول حکومت کرزی و گروه طالب از آن به مثابه نقطه نیرنگ استفاده ابزاری می نمایند.

واشنگتن در راستای گفتمان پسا خروج نیرو های بین المللی انعطاف پذیر بوده و نظر به وزن سیاسی هر گروه نیدخل به سیاست مشخی توسل می جوید. درین سلسله می توان چهار نوع سیاست واشنگتن را تشخیص کرد:

- *تلاش برای همسویی هرچه بیشتر و کشاندن سازمان ناتو در دوره پسا خروج - involvement approach -، در افغانستان*
- *راهکار نیروی نرم با کشور های عضو ریک - soft power approach*
- *راهکار نیروی سخت در قبال کشور های همسایه، پاکستان و ایران - hard power approach*
- *راهکار هوشمند از طریق "افغانی ساختن منازعه افغانستان" با حکومت کابل و مخالفین مسلح - smart power approach*

در معادله سیاسی واشنگتن - با وجود تعهدات همیشگی در مورد اصل دموکراسی - اگر ثبات سیاسی با خدشه دار شدن قانون اساسی افغانستان هم متصور گردد، درین راستا ایالات متحده امریکا از این هم خودداری نخواهد کرد که "آزادی و دموکراسی" را در محراب "ثبات سیاسی" - بخوان بنیادگرایی دینی - قربانی نماید.

### سیاست ایالات متحده امریکی در راستای افغانستان با کشور های مختلف



درین راه همکاری های عمیق نظامی، روابط گسترده اقتصادی و پشتیبانی های سیاسی از نظام های تمامیت گرای عربی الگوی رهنمود های سیاست عملی برای واشنگتن تلقی می شود. با وجود ملحوظاتی که غرب در قبال انکشاف اوضاع پس از سال 2014 دارد، نظر به اهمیت استراتژیک سرزمین هندوکش، غرب بر خلاف سال های نود این مرتبه افغانستان را بخودش و کشور های پر مدعای منطه واکذار نمی کند. چانه زدن های سیاسی در مورد عقد "پیمان امنیتی" بین واشنگتن و کابل شاهد این اصل سیاسی ناشی از تجربه تلخ تاریخی است.

### 3.3.2. مواضع کشور های ریک: تباری و تبارین

گروه ریک (روسیه، چین و هندوستان) در مورد درگیری کشور های عضو ناتو تحت رهبری ایالات متحده امریکا درمنارعه افغانستان، از یک طرف در بین خود و از طرف دیگر در رویارویی با پیمان ناتو، با دشواری های چند لایه ی سیاسی و راهبردی مواجه می باشد. گروه ریک نظر به خطرات "دهشت افگنی" شبکه القاعده از قلمرو تحت تصرف گروه طالب در افغانستان، با حضور نیرو های بین المللی به هدف مبارزه با تروریسم به دو دلیل همنوا بود: نخست این که در همان مقطع زمان، خطرات ناشی از تروریسم بین المللی که ابعاد تخریبی آن با حملات در نیویارگ و واشنگتن روشن گردید، سرکوبی "القاعده و گروه طالب" در پایگاه های امن خود شان برای گروه ریک نیز از اولویت های ویژه برخوردار بود. افزون بر آن کشور های عضو ریک توانستند تا از مبارزه بین المللی علیه القاعده و گروه طالب استفاده ابزاری نمایند و ازین طریق سرکوبی "جنبش های جدا طلبی و تروریستی" را در درون کشورهای خویش توجیه نمایند. ولی این راهکار کشور های ریک با معادلات راهبردی این کشورها در آسیای میانه در تناقض قرار می گیرد. گروه ریک، حضور ناتو در افغانستان را که در مبارزه علیه تروریسم و گویا زود گذر توجیه میشد، با اهداف ستراتیژیکی غرب - گسترش نفوذ بیشتر در آسیای مرکزی - گره زده و آنرا به مثابه ی گامی به پیش در جهت رقابت در "بازی بزرگ معاصر" تعبیر می کرد. از همین نگاه کشور های ریک در راستای مبارزه بین المللی با تروریسم به عمل گرایی سیاسی توسل جسته، به ترتیبی که این گروه در تلاش های غرب در جهت ثبات اوضاع سیاسی- اقتصادی رژیم کرزی همنوا بود. با چنین اهدافی حتی از طریق تسهیلات امکانات برای نیرو های ناتو نیز خودداری نکرده است. ولی گروه ریک با حضور دایمی ناتو - پایگاه های نظامی - تحت قومانده امریکا ملاحظات خود را دارد و مخالفت می نماید.

با در نظر داشت این دو گانگی، گروه ریک در رابطه با مولفه "ثبات سیاسی و خروج نیرو ها" مواضع خویش را در نشست سران این کشور در دهلی جدید (در اپریل سال 2012) چنین فورموله مینماید: "افغانستان نیاز به زمان، کمک و همکاری های انکشافی، دسترسی توام با امتیازات در بازار های جهانی، سرمایه گذاری های خارجی و راهبرد دولتی برای صلح پایدار و ثبات سیاسی دارد." (72) سران کشور های ریک اضافه می نمایند که آن ها از تعهد جامعه ی جهانی در نشست بن در دسمبر سال 2011 در قبال مسوولیت جهانی از سال های 2014 تا 2025 پشتیبانی می نمایند. ریک خواهان ظهور "یک دولت صلح آمیز، با ثبات و دموکراتیک در افغانستان" بوده، بر ضرورت همکاری های منطقه ای و جهانی در جهت مبارزه با دهشت افگنی صحه می گذارد.

به نظر سرگی لاوروف، وزیر خارجه روسیه فدرالی، "از آنجایی که افغانستان در همجواری با کشور های متحد روسیه قرار دارد، برای ماسکو از اهمیت بسزایی برخوردار است". بتاسی از اظهارات وزیر خارجه روسیه کاهش تدریجی و خروج نیرو های بین المللی از افغانستان باید از نگاه کمی و کیفی با افزایش "توانایی های رزمی" قوای افغانی جبران گردد. وزیر خارجه روسیه حتی یک گام بیشتر برداشته و می گوید که نیرو هایی افغانی باید به جنگ افزارهای معاصر مجهز گردند تا آنها بتوانند ازین طریق به تنهایی علیه تروریسم و جنایات مواد مخدر مبارزه نمایند. به نظر لاوروف، ماسکو خواهان برگشت افغانستان به موقف "بیطرفی سیاسی" بوده و درین مورد "رییس های جمهور روسیه و امریکا نیز به توافقات" رسیده اند. (73)

به نظر ملییا کریشنا، وزیر امور خارجه هندوستان، افغانستان با وجود دست آوردهای سیاسی و اقتصادی در دهه ی گذشته، هنوز هم با چالش های چندی روبرو دیده می شود. از همین نگاه برای غلبه بر این چالش ها سپردن تعهدات و تصامیم به تنهایی بسنده نمی باشد. ازین جهت، کریشنا می خواهد "که تعهدات باید تمویل شده و تصامیم عملی گردد". (74) کریشنا به این باور است که افغانستان در همکاری همه کشور های پیمانکار به یک نوع "پلان مارشال" نیاز دارد. جامعه جهانی با بیرون کشیدن نیرو هایش از افغانستان، مساعدت های خویش را به این کشور نبایست کاهش دهد؛ برخلاف حجم این مساعدت ها باید هنوز هم بیشتر گردد. نیرو پاما راو - Nirupama Rao -، سفير هند در واشنگتن نگرانی کشورش را در رابطه با خروج نیرو های رزمی بین المللی از افغانستان ابراز داشته و "خواستار هماهنگی بیشتر با ایالات متحده امریکا در مورد افغانستان شده است". (75)

کشور هند تا حال دست کم در حدود یک و نیم ملیارد دالر به افغانستان مساعدت نموده است. هندوستان در نظر دارد تا در استخراج منابع طبیعی افغانستان، از جمله در "معدن آهن حاجی گک" حدود ده ملیارد دالر امریکایی سرمایه گذاری کند. هندوستان در جهت این راهکارش در افغانستان از پشتیبانی واشنگتن نیز بر خوردار است. چنانچه جو بایدن، معاون رییس جمهور امریکا در سفر اخیرش (در اخیر ماه جولای سال 2013) بر این موضوع صحنه گذاشت که هند پروژه هایی را در افغانستان تطبیق می کند که در جهت تحقق هدف مشترک با واشنگتن "به منظور ایجاد یک آینده با ثبات و روشن برای مردم افغانستان" است. (76) دهلی نو در عین زمان به افغانستان به مثابه گذر گاه با کشور های آسیای مرکزی دیده که از نگاه تهیه انرژی برای هند از اولویت برخوردار است.

به نظر یانگ جی شی، وزیر امور خارجه چین این یک وجبیه جامعه جهانی است تا از "افغانستان در راه ثبات و صلح" پشتیبانی نماید. یانگ به این باور است که جامعه جهانی می بایست از روند صلح و مصالحه ای حمایت کند که تحت رهبری و نظر خود افغانها باشد؛ به "استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی افغانستان" باید احترام گذاشت. خود مردم افغانستان، به نظر وی، باید سر نوشت خویش را تعیین نمایند. (77) به گفته یانگ، چین از پروژه های منابع طبیعی - از جمله معدن مس عینک -، حمل و نقل، انرژی، زیر بنا ها و دیگر بخش ها در افغانستان پشتیبانی مینماید.

با وجود تقاوت های کم و بیش نسبی بین خود شان، گروه ریک از افغانستان با ثبات و عاری از خطرات تروریزم پشتیبانی می کند. با درمیان کشیدن اعاده "حاکمیت ملی" و برگشت به موقف تاریخی "عدم انسلاک" دولت افغانستان، این کشور ها با حضور دایمی نیرو های خارجی "در سرزمین هندوکش" به مخالفت می پردازند. اندری آوتیسیان، سفير روسیه در کابل بین حضور نیرو های خارجی برای آموزش و حضور دایمی نیرو های خارجی با صراحت کامل تفاوت قایل می شود. سفير روسیه در کابل می گوید: "اگر حضور امریکایی ها برای آموزش نیرو های امنیتی افغان باشد، ما نمی توانیم مخالف آن باشیم. این کاری است که ما هم آنرا انجام می دهیم". ولی آوتیسیان همزمان "پایگاه دایمی امریکا" را نه تنها برای روسیه، بلکه برای "تمام همسایه های افغانستان نا راحت کننده" می خواند. (78)

حضور نظامی درازمدت غرب در "قلب آسیا" با طرح های "پیمان شانگهای" و راهیافت تاثیرگذاری بر ساختار های سیاسی و اقتصادی کشور های آسیای مرکزی در تضاد دیده می شود. کشورهای هندوستان و چین، با وجود همسویی با روسیه در بسیاری از نکات استراتژی، به منابع زیر زمینی

افغانستان و استخراج آن به ثبات سیاسی و تحکیم امنیت درین کشور بیشتر نیاز دارند؛ اگرچه روسیه به نوبت خویش ثبات سیاسی و عدم تروریزم در افغانستان را با خواسته های کشور های هم پیمان جنوبی اش، یعنی جمهوریت های آسیای مرکزی پیوند می زند.

با وجود تمام دشواری های استراتژیک و ملحوظات سیاسی، گروه ریک از تلاش های غرب برای تحکیم ثبات سیاسی در افغانستان حمایت می نماید. در دوره پسا خروج با دادن "پایگاه نظامی" برای امریکا در اصل مخالفت کرده، ولی - نظر به عمل گرایی سیاسی خود و راهکار "نیروی نرم" امریکا - در مورد "استقرار نیرو های امریکایی" به هدف "رای زنی و آموزش" به نیرو های امنیتی افغانی، دندان را روی جگر گذاشته، حضور نیرو های خارجی را تحمل می نماید. گروه ریک با غرب در یک نکته دیگر نیز هم آهنگی دارد: اگر ثبات سیاسی در ازای آزادی های مدنی میسر گردد، برای هیچ یکی از این گروه اشکالی ندارد.

### 3.3.3. نگرانی های جمهوریت های آسیای مرکزی: گره خوردگی های سیاسی و اقتصادی

جمهوریت های آسیای مرکزی، نظر به خطرات "بنیادگرایی" درون مرزی و تاثیر پذیری چشمگیر آن از حرکات "دهشت افگنی بین المللی"، به خروج نیرو های بین المللی از افغانستان با نگرانی سیاسی می نگرند، و پیاده کردن برنامه های سیاسی - اقتصادی خویش را با خطرات جدی روبرو می بینند. معادلات سیاسی کرسی نشینان کشور های آسیای مرکزی درین راستا، در بند تناقضات خاص خودشان شکل می گیرد:

➤ **نگرانی علنی از "بنیادگرایی" در رویاروی با اضطراب درونی از آزادی های مدنی و**  
➤ **شکستادن ساختار وابستگی اقتصادی تاریخی در جهت تطمیع نسبی جامعه و ثبات نظام**  
**قیادتگرایی حاکم**

نظر به تجارب تلخ تاریخی در همسایگی با نظام گروه طالب، مسئله ثبات سیاسی و امنیت پایدار در سر زمین هندوکش برای کشور های آسیای مرکزی از اولویت ویژه برخوردار می باشد. چگونگی رشد و انکشاف "بنیادگرایی دینی" در آسیای مرکزی با تامین "ثبات سیاسی و امنیت پایدار سیاسی" در افغانستان به گونه ی گره خورده است که گسترش "دهشت افگنی" نوع طالبی در کشور همسایه، بزودی "ثبات سیاسی" رادرمورالانهر نیز با خطرات جدی مواجه می سازد. صرف نظر از خطراتی که کشور های آسیای میانه را گروه طالب در افغانستان و همراه با آن شبکه دهشت افگنی القاعده تهدید می کند، جنبش های اسلامگرای مسلح و افراطی، از جمله جنبش اسلامی ازبکستان، ثبات سیاسی این کشورها را مستقیم با خطرات جدی مواجه می سازد. سفرمراد ترکمن باشی، رییس جمهور ترکمنستان حتی با فرستادن نفت و گاز به گروه طالب تلاش داشت تا این گروه دهشت افکن را تطمیع کند و آنرا از پشتیبانی گروه های افراطی مسلح در آن کشور باز دارد. اسلام کریموف، رییس جمهور ازبکستان و نور سلطان نظر بایف، رییس جمهور قزاقستان به نوبت خویش نگرانی های شان را در مورد گروه های دهشت افکن، به ویژه پس از خروج نیرو های رزمی از افغانستان چندی قبل در یک اعلامیه مشترک ابراز داشتند. (79)

از آنجایی که کشور های آسیای میانه حضور نیرو های بین المللی را در افغانستان به مثابه ی یک عامل "ثبات بخش" در تمام منطقه ارزیابی می نمایند، تلاش می کنند تا فقدان احتمالی این عامل را از طریق توافقات دو گانه (با ریک و حتی غرب) و پیمان دفاعی شانگهای جبران کنند. از سوی دیگر

اگر ثبات سیاسی و امنیت پایدار در افغانستان از طریق نهادینه شدن دموکراسی تامین گردد، کرسی نشینان کشور های آسیای مرکزی از تابش نور آزادی های مدنی در ماورالنهر نیز در یک نوع اضطراب درونی دیده می شوند. ولی برای قیادتگرایان، نظر به "تاثیرات ناگوار" نور آزادی، خطرات ظلمت "بنیادگرایی" بیشتر می باشد.

ثبات سیاسی و امنیت پایدار در افغانستان یک بعد مهمتر اقتصادی برای کشور های آسیای مرکزی دارد. پس از فرو پاشی امپراتوری جماهیر شوروی، بزودی جمهوریت های نو تاسیس با "بحران هویت" مواجه شوند. از یک طرف آنها دیگر نمی خواستند تا به آنها به مثابه کشور های متأثر از "قیادت" ماسکو نگریسته شود. ولی روابط تنگاتنگ سیاسی و اقتصادی و حتی فرهنگی که در یکصد سال گذشته شکل گرفته بودند، از طرف دیگر تداوم وابستگی این حوزه را با روسیه فدرالی گویا دیکته می کرد. (80)

حملات دهشت افگنی در نیویارک و واشنگتن و پی آمدهای آن که منجر به درگیری نیرو های امریکایی و ناتو در افغانستان گردید، زمینه ساز گسترش نفوذ ایالات متحده امریکا در این حوزه شد. واشنگتن توانست که در ازای تادیات مالی پایگاه های نظامی، ولو به شکل موقتی، برای ناتو امکانات رسانیدن امکالات نظامی را از گذرگاه های این کشور ها به افغانستان میسر گرداند. با آغاز خروج نیرو های رزمی از افغانستان، روسیه با عقد پیمان نظامی با قرغزستان، واشنگتن را به عقب نشینی درین منطقه مجبور ساخت. در حالی که دهلی نوبه گسترش نفوذ خویش از طریق همکاری های اقتصادی و کمک های انکشافی در منطقه ادامه می دهد، پیکنگ به نوبت خویش از طریق داد و گرفت تجارتي، خرید مواد خام (گاز و نفت) و فروش مواد کار تمام وابستگی های اقتصادی این منطقه را به چین، دومین اقتصاد بزرگ جهان روز بروز بیشتر می سازد. با وجود ملحوظات سیاسی و اقتصادی، حوزه آسیای مرکزی فرصت مناسب تاریخی را در اختیار دارد تا روابط چند بعدی اقتصادی خویش را با تمام کشورهای متنفذ در منطقه عمیقتر سازد.

با وجود امکانات راه های ارتباطی دیگر برای اعمار و تمدید لوله های گاز و نفت، "راه نو ابریشم" از طریق هندوکش به مثابه فرصت تاریخی عرض اندام می نماید، تا این کشور ها هرچه زودتر و با هزینه های کمتر به بازار های جهانی راه یابند. از طریق عجین شدن در بازار های جهانی، نظر به تصورات کرسی نشینان این کشورها، آنها می توانند نخست از همه ساختار های وابستگی اقتصادی ناشی از امپراتوری جماهیر شوروی را دگر گون سازند. این دگرگونی را به نوبت خویش با معادله "برد برای همه" تعبیر کرده، به نوعی که از طریق پی آمدهای اقتصادی آن می توان از یک طرف جوامع درون مرزی را تطمیع نمود و در عین زمان ثبات سیاسی نظم اقتدارگرا را نیز، اگر هم زود گذر باشد، عجالاً و بصورت نسبی تامین کرد.

با در نظر داشت این گره خوردگی های سیاسی - اقتصادی، کشور های آسیای مرکزی تلاش می نمایند تا با حکومت افغانستان (در صورت حضور و یا عدم حضور نیرو های رزمی) در آینده روابط نزدیک سیاسی با اصل عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر برقرار نمایند. درین راستا پروژه های همکاری اقتصادی منطقوی در چارچوب ریکا (Regional Economic Cooperation - RECCA-Conference on Afghanistan) بهترین فرصت تاریخی پنداشته می شود، که تحقق آن با پیاده کردن سیاست های انکشافی کشور های آسیای میانه در مجموع نیز در هم آهنگی قرار می گیرد. به نظر همراه خان ظریفی، وزیر امور خارجه تاجیکستان، در جهت تامین صلح و

آرامش در افغانستان باید "همکاری های منطقی" در محراق تلاش های گسترده قرار گیرد. (81) وزیر امور خارجه تاجیکستان به این باور است که در راه استقرار صلح و آرامش، توأم با تلاش های گسترده مردم افغانستان باید از پروژه های فرامرزی در راستای تقویه زیر بنا های اقتصادی پشتیبانی کرد.

نظر به هم سویی منافع، در نتیجه این وجبیه تاریخی حکومت افغانستان می باشد تا از طریق گسترش روابط سیاسی و تحکیم پیوند های اقتصادی گام های جدی و هدفمند عملی بردارد. کابل درین راستا نباید هیچ تشویش بخود راه دهد. ولی نگرانی اصلی برای افغانستان از طرف همسایگان دیگر در جنوب و شرق کشور متصور است، که به نوبت خویش با اهداف استراتژیک و انگیزه های مذهبی شیخ نشینان عرب در پیوند ناگسستنی قرار دارد.

### 3.3.4. "هم چشمی های قاتلانه" همسایگان در پرتو سیاست های تمامیت گرایی

اهداف استراتژیکی، خواست های سیاسی و انگیزه های مذهبی همسایگان دور و نزدیک افغانستان در تبنانی و رقابت با نیرو های درون مرزی و بیرون مرزی، بویژه در چند دهه ی اخیر در سر نوشت سر زمین هندوکش نقش بسیار مهم و توأم با خطرات را بازی نموده است. درین "بازی بزرگ معاصر" نه تنها ایران و پاکستان دخیل می باشند، بلکه کشور های عربی و ترکیه نیز به نوبت خود بازیگران مهم محسوب میشوند. افغانستان با این کشور ها نه تنها دارای روابط مشترک تاریخی و پیوند های عمیق فرهنگی بوده، بلکه همچنان دارای وابستگی های تباری فرا مرزی و علائق مشترک دینی و مذهبی است. درین راستا، افغانستان نظر به اینکه کشوری است محاط به خشکه و در مورد خط چنچال بر انگیز دیورند - در حدود 2460 کیلومتر - با پاکستان در "منازعه مزمن" به بازی "گره و موش" ادامه می دهد، ضربه پذیری کشور ما را هنوز هم بیشتر ساخته است. وابستگی های اقتصادی کشور که قسماً از سیاست های نارسای گروه کرزی ناشی می شود، بر الزامات ساختاری ضربه های مهلک تری وارد می نماید. پیامد این معادلات حتی جولانگاه کنش و واکنش های سیاست خارجی کشور را به نوع چشمگیر تنگ می سازد.

### نگاه گذرای تاریخی به روابط کشور با همسایگان منازعه جو

ایران، پاکستان و کشور های عربی تحت رهبری ریاض و دوحه تلاش می نمایند که در روند شکل گیری نظام سیاسی و اقتصادی افغانستان و ازین جا به مثابه ی تخت پرش، نفوذ سیاسی، اقتصادی و مذهبی خویش را در آسیای میانه گسترش دهند. از نگاه تاریخی، شیخ نشینان عربی اشغال نظامی افغانستان را توسط قشون سرخ در همسویی با نظر حاکم سیاسی ناشی از جنگ سرد همان مقطع تاریخی، یک گام به سوی آبهای گرم خوانده و در نتیجه آن را خطری برای "نظام های تمامیت گرای" خویش تعبیر می کردند. حمایت های مالی سرشار از جنبش مقاومت ملی افغان ها، از یک طرف در سمت دهی دینی این مقاومت از تاثیر گذاری زیاد بر خوردار بود. از سوی دیگر ازین طریق زمینه های تبلیغ "وهابیت" که در افغانستان به آن با چشم تردید نگریسته می شد، به ویژه از طریق نیرو های بنیادگرای پاکستانی مانند "اکوره ختک" نیز میسر گردید. بزودی باید افزود که ایران نیز به نوبت خویش در پشتیبانی از جنبش مقاومت افغانی اهداف استراتژیک، خواست های سیاسی، آرمان های فرهنگی و انگیزه های مذهبی خویش را تعقیب می کرد. ولی اسلام آباد که در خط آتش

(پرویز مشرف) قرار داشت، از همه بیشتر مسئله "مقاومت افغان ها" را به ابزار سیاسی به نفع "رژیم نظامی" و تقویه روز افزون " بنیادگرایی" در پاکستان تبدیل نمود. در بین راستا، پاکستان با پشتیبانی همیشگی کشور های تمامیت گرای عربی در افغانستان به جنگ های نیابتی ادامه داد. با در نظر داشت نقش کلیدی پاکستان در روند جنگ مقاومت در افغانستان، اسلام آباد خود را حتی مستحق می دید، تا در شکل گیری نظام سیاسی سر زمین هندوکش نقش تعیین کننده بازی نماید. پس از تلاش های متمادی ولی ناکام، اسلام آباد بالاخره با پشتیبانی گسترده از گروه طالب، افغانستان را "لقمه بلعیده" تصور کرد. اسلام آباد، با در نظر داشت نظر "عمق استراتژیک" به آدرس هندوستان، تلاش می نمود تا نظام طالب را به سطح جهانی "مجلس نشین" سازد. همکاری گروه طالب با شبکه دهشت افکن القاعده، افغانستان را به پایگاه های آموزشی و اوپراتیوی دهشت بین المللی تبدیل کرد، که در آخرین تحلیل به راندن گروه های جهادی به شمول جنگجویان القاعده، برادران عقیدتی گروه طالب از کوه و برزن هندوکش انجامید. در نتیجه بر معادله سیاسی پاکستان خط بطلان کشید.

از آنجایی که پاکستان با فروپاشی نظام گروه طالب، خود را بزرگترین بازنده " بازی بزرگ معاصر" احساس می کرد، اسلام آباد به طرح "سیاست دوگانه" پناه برد. این کشور به مثابه مهد بنیادگرایی از یک سو از نگاه "اعترافات لفظی" در مورد مبارزه علیه تروریسم در افغانستان به غرب همناوی کرده و درین راستا مانند گذشته ها از امتیازات میلیارد ها دالر امریکایی برخوردار گردید. از سوی دیگر از نیرو های رزمی گروه طالب "پاسداری مخفی" کرده، آنها را دوباره در خفا و به آهستگی بسیج کرده و در راه مجهز ساختن آنها با شیوه های جدید "جهادی" – حملات انتحاری و بم گذاری های کنار جاده ها – گام های عملی برداشت. در نتیجه گروه طالب تاریخ زده را به یک نیروی ضربتی کارآ و اخلاکگر در افغانستان مبدل نمود.

### مواضع گیج کننده متضاد در قبال خروج نیرو های بین المللی

ایران، پاکستان و کشور های عربی، به ویژه عربستان سعودی و قطر در افغانستان در بخش های مختلف و ابعاد گوناگون نفوذ دارند. تاثیر گذاری این کشور ها از سطح پارلمان کشور تا پشتیبانی از گماشتگان شان در وجود گروه های بنیاد گرا در خط سیاسی آنها و از کارمندان عالی رتبه کشور گرفته، تا به سطح تبلیغات در رسانه ها و تعیین امامان مسجد در دهات گسترش می یابد.

### مواضع کشور های تمامیت گرای خلیج: گسترش خزنه بنیادگرایی

کشور های عربی خلیج، بویژه عربستان سعودی و قطر در مورد خروج نیرو های بین المللی از افغانستان در همسویی با استراتژی ایالات متحده امریکا اتخاذ موقف می نمایند. آنها در تداوم حضور نیرو های بین المللی (به شکل نیرو های آموزشی و یا رزمی) نخست در هم چشمی با ایران امکانات ضیق ساختن جولانگاه ایران را در منطقه دیده، در عین زمان "ضمانت نظامی" برای پیاده کردن اهداف خویش را در افغانستان و در اخیر در منطقه جستجو میکنند. بر خلاف گروه های هوادار "جهاد"، حلقه های رسمی و منتفذ حکومتی این کشور ها خواهان "ثبات سیاسی و امنیت پایدار" در افغانستان می باشند. ولی نظر به ماهیت تمامیت گرایی کرسی نشینان در این کشور ها، در روند ثبات سیاسی مسئله دموکراسی و آزادی های مدنی در افغانستان، از اولویت خاص برخوردار نمی باشد. با



وجود هم نظری در این مورد، کشور های عربستان سعودی و قطر در رابطه با "گفتگو ها" با مخالفان مسلح دارای تفاوت های سلیقوی می باشند.

به نظر شهزاده عبدالعزيز بن عبدالله بن عبدالعزیز، معین وزارت خارجه عربستان سعودی، افغانستان برای دسترسی به "ثبات، امنیت و رفاه" به یک راه حل سیاسی صلح آمیز نیاز دارد که به همکاری و پشتیبانی جهانیان تمام اقشار جامعه افغانی در آن سهیم باشند. ولی شهزاده عبدالعزيز بزودی تصریح می نماید که در "مصالحه ملی" بایست کسانی سهیم گردند که "دهشت افگنی" را رد مینمایند. (82)

برخلاف، قطر به این باور است که در روند صلح نباید "هیچ گروهی مهم افغانستان" منزوی گردد. از آنجایی که گروه طالب از "دهشت افگنی" فاصله نگرفته و هنوز هم حملات دهشت افگنی شبکه القاعده را تقبیح نکرده است، عربستان سعودی گفتگو با گروه طالب را توأم با ملاحظات و با تأمل سیاسی مینگرد. در حالی که خالد بن محمد العطیة، وزیر امور خارجه قطر از اشتراک بدون قید و شرط گروه طالب در "گفتگو های سیاسی" هواداری می نماید. (83) با در نظر داشت همین تفاوت نظر ها بین ریاض و دوحه، میتوان علت گشایش "دفتر طالبان" را در عربستان نه، بلکه در قطر سراغ نمود. درین راستا امارات متحده عربی در قبال افغانستان از سیاست مرموز پیروی می نماید. امارات متحده نخست از همه تلاش می نماید تا در جهت جبران مواضع خویش به نفع "امارت اسلامی افغانستان" به حکومت کابل کمک های اقتصادی نموده و حتی به مقامات بلند رتبه ی دولتی از دادن "تحفه های" نقدی تا ملیونها دالر خود داری نمی نمایند. امارات عربی از طریق پایگاه های نظامی به نیرو های بین المللی و امریکایی در امر رساندن اکمالات و تهیه تسهیلات بیشتر همکاری می نمایند. در عین زمان حلقه های بنیادگرا در امارت عربی با گروه طالب مانند گذشته ها مساعدت های مالی مینماید، به ویژه از طریق حواله. نظر به گزارش وزارت مالیه ایالات متحده امریکا گل آقا اسحاق زی، رییس کمیسیون مالی طالبان با امیر عبدالله و نصیر حقانی، دو تن از دستیارانش پیوسته به کشور های عربی در خلیج فارس و عربستان سعودی سفر نموده و در حلقه های بنیاد گرای آن کشور ها از "اعانه های هنگفت دینی" برخوردار می گردند. (84)

### مواضع جمهوری اسلامی ایران: نگرانی و دیر باوری

برخلاف کشور های عربی، جمهوری اسلامی ایران خویش را از چهار طرف در محاصره حضور نظامی ایالات متحده امریکا میبیند. در نتیجه تهران تلاش می کند تا حد ممکن این حلقه ی محاصره را بشکند تا دست نیرو های بیگانه از منطقه کوتاه گردد. در جهت پیاده کردن این استراتژی، ایران به طرح "تفاهم امنیت بومی" پناه می برد. (85) به تاسی ازین راهکار، تحکیم ثبات و امنیت در منطقه گویا در حیطة ی صلاحیت های قدرت های خود منطقه می باشد. ولی نظر به انگیزه های گسترش نفوذ ایران و توأم با توانایی های تکنیکی و مالی آن کشور، کشور های منطقه، از جمله عربستان سعودی و ترکیه طرح تفاهم امنیت بومی در منطقه را در نطفه محکوم می نمایند.

علی اکبر صالحی، وزیر امور خارجه ایران در نشست دوم بن حمایت کشورش را از "ابتکار عمل ها در کنفرانس های بین المللی برای ایجاد ثبات، امنیت و توسعه در افغانستان" اعلام داشت. وی افزود که کشور او همچنان و بصورت فعالانه به نقش خود در بازسازی افغانستان ادامه می دهد. (86) در مورد خروج نیرو های بین المللی از افغانستان، صالحی مواضع تهران را چنین ارایه کرد: "جمهوری اسلامی ایران قویاً از انتقال امور امنیتی افغانستان به دستگاه نظامی ملی و پولیسی این کشور و از

خروج نیروهای خارجی استقبال می کند". ولی وزیر خارجه ایران "نسبت به اقدامات غرب برای ادامه حضور نظامی در افغانستان" هشدار داد.

حامد کرزی در سفر خویش به تهران که در ماه جون سال 2012 در "کنفرانس بین المللی مبارزه علیه تروریسم" اشتراک کرده بود، با علی خامنه ای، رهبر مذهبی ایران نیز دیدار نمود. خامنه ای درین دیدار در مورد "طرح پایگاه نظامی" امریکا در افغانستان واکنش نشان داده و گفت: "تا زمانی که نظامیان آمریکایی در افغانستان حضور داشته باشند، امنیت واقعی (در افغانستان) برقرار نخواهد شد". ازین نگاه رهبر مذهبی ایران مسئله "ایجاد پایگاه های نظامی" را "یک طرح خطر ناک" خواند. (87) کرزی در پاسخ، نظر به ملحوظات دیپلماتیک و بدون تماس مشخص به مسئله "پایگاه های نظامی" به این عبارت عام پناه برد: "امیدوارم تا سه سال دیگر همه نظامیان کشورهای دیگر از افغانستان خارج شوند، اداره و حاکمیت کشور به دست مردم و جوانان افغانستان سپرده شود". (88) پیش از اظهارات خامنه ای، احمد وحیدی، وزیر دفاع ایران نیز از طرح ایجاد پایگاه های نظامی امریکا در افغانستان انتقاد کرده بود. او گفته بود که "آمریکایی ها اگر عاقل باشند، نباید با تلاش برای استقرار پایگاه های دایمی در افغانستان خود را با یک دردسر بلندمدت مواجه کنند". وحیدی پس از سفر دو روزه خویش به افغانستان (در ماه جون سال 2011) در خطاب به افغان ها چنین گفت: "با روحیه ای که از ملت بزرگ افغانستان سراغ داریم، آنان نیز به شدت با پایگاه سازی امریکا مخالف هستند و طبیعی است که مسوولان این کشور نیز به پیروی از ملت شان موافق اینگونه طرح ها نباشند". (89) جاوید لودین، معاون سیاسی وزارت خارجه افغانستان، نظر به تنش های سیاسی که بین امریکا و ایران موجود است، نگرانی ایران را در مورد "پایگاه های نظامی" در افغانستان قابل درک خواند، اما اضافه نمود که افغانستان با همسایه های خود مشورت می کند. ولی درین مورد که افغانستان با کدام کشور ها همکاری داشته باشد، "تصمیمی است که مربوط به افغانستان است و بر اساس منافع مردم افغانستان اتخاذ خواهد شد". (90)

به این ترتیب زمینه های تنش اضافی سیاسی بین کابل و تهران قبل از وقوع حادثه و جزئیات چگونگی "پایگاه های نظامی" در حال تکوین است. ولی واشنگتن با پیروی از اصل "سیاست نیروی قوی" و بدون در نظر داشت ملاحظات ایران در مورد ایجاد "پایگاه های نظامی" تلاش می نماید تا با کابل درین مورد به توافقات لازم نایل گردد. درین راستا، طوری که در حلقه های دیپلماتیک، ولی غیر رسمی گفته میشود، طرف های ذیخ تحت پوشش این فورمول بندی به "همزیستی الزامی" محکوم میباشند: "حضور نیروهای غیر رزمی امریکا با هدف رای زنی و آموزشی". البته این موضع با کفایت های دیپلماتیک و درایت سیاسی مشاوران دست در کار در کابل وابستگی دارد که به غرض کاهش تنش های ممکن با کشور های همسایه نکاتی را درین توافقات جای دهند که بیانگر "عدم تعرض از خاک افغانستان" به کشورهای دیگر، بویژه به همسایه گان افغانستان باشد. در ازای یک سیاست نرمش پذیر قابل پذیرش، کابل می تواند که شدت ضربه پذیری افغانستان را از طریق کسب امتیازات در مورد راه مواصلاتی چابهار و چخانسور کاهش دهد. درین راستا کابل از همسویی دهلی نو نیز برخوردار می باشد. از سال 2001 باینسو ایران در حدود یک میلیارد دالر امریکایی در بخش های مختلف، به ویژه در غرب کشور به افغانستان کمک های مالی نموده است. (91)

### مواضع پاکستان: سیاست دو بعدی در پرتو بازی "برد و باخت سیاسی"

پاکستان تا اینجا با عدم حضور دایمی نظامی امریکا در افغانستان با جمهوری اسلامی ایران هم نظر می باشد؛ ولی بر خلاف تهران که با پیروی از اصل سیاسی، حضور پایگاه های نظامی را رد می

کند، اسلام آباد در ازای افغانستان و با در نظر داشت امتیازات نظامی، سیاسی و اقتصادی متصور، خاک خود پاکستان را به مثابه "پایگاه نظامی" برای امریکا پیش کش می کند.

پاکستان در رابطه با سیاست واشنگتن در قبال افغانستان با مخصه سیاسی خاص خودش دست و پنجه نرم می نماید. ازینکه واشنگتن پس از حملات دهشت افگنی القاعده خودداری کرد، تا سیاست افغانی خویش را در هم آهنگی با پاکستان و از دریچه دید سیاسی و رژه نظامی اسلام آباد انجام بدهد، برای پاکستان درد آور و قابل پذیرش نیست. از همین نگاه، رهبران سیاسی این کشور نظر به طرح های نارسا و توأم با نیرنگ های سیاسی نوع شرقی، کشور پاکستان را در لبه پرتگاه سیاسی- اجتماعی کشانده اند. یوخن هیپلر، استاد علوم سیاسی در "انستیتوت انکشاف و صلح" در دانشگاه دیوس برگ آلمان در اثر مشهور خویش، پاکستان را، با وجود طرح سوالیه، "خطرناکترین کشور جهان" معرفی می نماید، کشوری که در ورطه مبارزه بین حاکمیت نظامی، افراطی گرایی و دموکراسی تقلا می نماید. (92)

جو کلاین ( Joe Klein )، پژوهشگر و خبرنگار هفته نامه ی Time در رابطه با ساختار سیاسی - اجتماعی پاکستان از یک سو و سیاست های عملی آن کشور در رابطه با نقش دستگاه استخباراتی و عملکردهای تاریخی نظامیان آن کشور از سوی دیگر نیز خطرات ناشی از پاکستان را برای امنیت در منطقه و جهان نگران کننده می خواند. (93)

پاکستان در واقع "کوه آتش فشانی" را میماند که هر لحظه می تواند از آن نه تنها خاکستر داغ و گاز سمی، بلکه آتش خانمانسور فوران کند.

رهبران سیاسی پاکستان در تاثیر پذیری مستقیم از نظامیان آن کشور، به ویژه گردانندگان دستگاه قدرتمند استخبارات آن کشور، هدفمندانه و آگاهانه نقش کشور شان را به مثابه سرزمینی "در خط آتش" (جنرال پرویز مشرف) به مدارج عالی رسانیدند. درین راستا رهبران نظامی- سیاسی پاکستان نخست از خطرانی ناشی از "جنگ سرد" و پس از آن از مبارزه غرب علیه "دهشت افگنی بین المللی" بهره برداری کردند. طبق گزارش واشنگتن پست ( Washington Post )، ایالات متحده امریکا در 12 سال گذشته در حدود 26 میلیارد دالر امریکایی برای همکاری در مبارزه علیه تروریسم و ثبات بخشیدن در خود سرزمین پاکستان به اسلام آباد کمک مالی کرده است. (94) ولی افشا شدن هرچه بیشتر "سیاست دوگانه پاکستان" - همسویی علنی با غرب و پشتیبانی مخفی از تروریسم - روز بروز "غش سیاسی" دولت مردان پاکستانی را بر ملا ساخت، کاسه صبر غرب به سر رسید و در نتیجه تنش بین اسلام آباد و واشنگتن بیشتر گردید. از قتل اسامه بن لادن، رهبر شبکه دهشت افگنی القاعده در ایبت آباد پاکستان، که بدون درمیان گذاشتن قبلی مسئله با استخبارات پاکستان موفقانه بسر رسید، گردانندگان ISI را به مثابه یکی از قدرتمندترین دستگاه های استخباراتی با معمای حل ناشدنی مواجه گردانید. همچنان در اثر همین واقعه و نظر به اینکه چهار چرخ بال (هلی کاپتر) امریکایی برای چندین ساعت در خاک پاکستان عملیات پر مخاطره نظامی کردند و کشف نگردیدند، ضعف توانایی های اکتشافی قوای هوایی پاکستان را علنی ساخت. در نتیجه حیثیت "استخباراتی و نظامی" این "قدرت اتمی اسلامی" خدشه دار گردید. اسلام آباد ازین "خواب پریشان" هنوز بیدار نگردیده بود، که حملات "انتقام جویانه" هلی کوپتر های ناتو در نوامبر سال 2011 در خط مرزی افغانستان منجر به کشته شدن 24 عسکر پاکستانی گردید. به این ترتیب روابط بین اسلام آباد و واشنگتن به بحرانی ترین نقطه آن رسید.

## لحظه شماری "انفجار سیاسی" پاکستان:

ساختار اداری بی هنجار و صدا های جداطلبی (حوزه های بلوچ پشتون، پنجاب و سند)، تنش سیاسی احزاب، اوضاع خفقان آور اقتصادی، گسترش روز افزون تروریسم، فساد اداری و عدم توانایی دولتمردان پاکستان که بر بحران سیاسی-اجتماعی کشور غلبه نمایند.

پاکستان اهمیت جیو پولیتیک قبلی اش را نه تنها برای غرب از دست داده است، بلکه حتی چین به مثابه کشور دوست قدیم نیز در عمل از مواضع اسلام آباد فاصله میگیرد. گردانندگان چرخ های سیاسی و نظامی پاکستان در بند تفکر ناسالم سیاسی، هنوز هم از "دهشت افگنی" در وجود گروه طالب در افغانستان پشتیبانی می نمایند. با در نظر داشت پیوند های عقیدتی و جهادی نیرو های بنیادگرا، حلقه های سلفی و حجره های جهادی با یکدیگر، امروز خود پاکستان - دست کم مانند افغانستان - شاهد حملات دهشت افگنی و تخریبی می باشد. "تحریک طالبان پاکستان" نه تنها در حوزه قبایلی، زیرساخت های سنتی را شکستانده و افکار افراطی خود را جایگزین روابط عنعنوی و پشتون ولی گردانیده است، بلکه شهر های مهم پاکستان به شمول کوئته، پشاور و کراچی را نیز به کارزار دهشت افگنی تبدیل نموده است. ولی دولت مردان در اسلام آباد هنوز هم درک نکرده اند که نقش پاکستان از یک طرف نظر به هندوستان برای امریکا کم رنگ تر شده است و از سوی دیگر نظر به بازنگری کشور های چین و روسیه در روابط شان با اسلام آباد، پاکستان دیگر در "خط جبهه" قرار نداشته، بلکه دارد به یک کشور پیرامونی تبدیل می شود. اینکه اسلام آباد هنوز هم به سیاست اغفال و نیرگ خویش ادامه می دهد، ناشی از موقف هنوز هم انحصاری گذرگاه این کشور به افغانستان و آسیای مرکزی میباشد. این موضع دوباره با رشد و پشتیبانی دهشت افگنی در خاک پاکستان سخت گره خورده است. از همین نگاه پاکستان تلاش می کند که ازین امتیاز جیو پولیتیک خویش به مثابه ی افزار فشار در برابر امریکا در رابطه با سیاست این کشور در قبال افغانستان استفاده نماید. اسلام آباد، بر خلاف تهران در اصل با "پایگاه امریکای" مخالفت نداشته، ولی درین راه تلاش مینماید که در ازای افغانستان، تاسیسات نظامی امریکایی در خود پاکستان تشکیل گردد، تا ازیک سو از امتیازات بیتر مالی برخوردار گردد و از سوی دیگر در فورمول بندی سیاست امریکا در مورد افغانستان نقش بیشتر بازی نماید. ولی امریکا نظر به ملاحظات خودش، و با پیروی از سیاست "نیروی قوی" - با تفاوت چشمگیر از گذشته ها - به رویداد های افغانستان بیشتر از دریچه اسلام آباد نگاه نکرده، بلکه خود سیاست هدفمند و فعال اش را در پیوند با تمام قضایای منطقه تدوین و پیاده مینماید.

با وجود بازنگری واشنگتن در مورد نقش پاکستان در سیاست شکل گیری رویداد های سرزمین هندوکش، فرو پاشی پاکستان، به ویژه در رابطه با "نیروی اتمی" آن کشور نگرانی امریکا را روز بروز بیشتر میسازد. حدس زده میشود که پاکستان در سال 2008 در حدود 60 تا 80 کلاهک اتمی داشته است. (95) نظر به گزارشی واشنگتن پست Washington Post در سال 2007، نیروی اتمی پاکستان بصورت نسبی "محفوظ" میباشد. بخش های مختلف نیروی اتمی پاکستان ( کلاهک ها، فیوز ها و موشک ها) در پایگاه های مختلف و توسط نیروهای ویژه متشکل از ده هزار نفر حفاظت میشود. ولی نظر به فساد اداری و آلوده بودن نظامیان آن کشور، خطرات فروش فن آوری نیروی اتمی و ضربه پذیری ناشی از آن درد سر بزرگ خوانده می شود. زمانی ماو تسه تنگ، دبیر کل حزب کمونست چین در خط مبارزه با امپریالیسم، از امریکا به مثابه "ببر کاغذی" یاد نموده بود. در جواب نیکیتا خروشچف، دبیر حزب کمونست جماهیر اتحاد شوروی در خط مبارزه "همزیستی

مسالمت آمیز" گفته بود، "اما این ببر کاغذی در بین دندان هایش بم اتمومی" حمل می نماید. نظر به نارسایی های سیاسی، تشنت اجتماعی و رکود اقتصادی، خطرات ناشی از "بم اتمومی" پاکستان را نمیتوان کم بها داد.

با در نظر داشت تداوم نسبی سیاست دوگانه ی اسلام آباد در مورد افغانستان، دگرگونی های ده سال اخیر در منطقه و بازنگری غرب در قبال "بازی بزرگ معاصر"، اجباراً منجر به "واقع بینی نسبی سیاسی" در ذهنیت بازیگران سیاسی پاکستان شده است. نخست از همه سیاست پاکستان در قبال افغانستان یکدست نیست. با وجود تشابه و همسویی در سمت دهی راهبرد کلی سیاست خارجی، تک روی های گروه های مختلف و تشنت سیاسی درون مرزی در شکل دهی سیاست خارجی پاکستان در کنار حکومت ملکی، به ویژه وزارت خارجه پاکستان این عوامل نقش مهم بازی مینمایند:

گروه های بنیاد گرای سیاسی، قشر اقتصادی به مثابه گرداننده چرخ های صنعتی و تجارتی کشور، احزاب سیکولار دین پناه، ارتش نیرو مند به مثابه "دولت در دولت"، استخبارات نظامی (ISI) که یکی از دستگاه های موثر در منطقه محسوب می شود و در اخیر خواست های بازیگران سیاسی حوزه های (صوبه های) مختلف تا سطح "جدا طلبی".

با در نظر داشت این عوامل و با وجود انتباه و بر داشت سیاسی در جهت تداوم سیاست اسلام آباد در قبال بحران افغانستان، بازیگران سیاسی آن کشور به این درک رسیده اند، که دیگر توانایی آنرا ندارند، تا گروه طالب را دوباره در کابل بر اریکه قدرت بنشانند. ولی نظر به همین الزامات ساختاری، نخبگان سیاسی، نظامی و اقتصادی پاکستان تلاش می نمایند تا از طالبان به مثابه "گروه اخلال گر" استفاده ابزاری کرده و در شکل گیری اوضاع سیاسی افغانستان در "بازی بزرگ معاصر" که روز بروز پیچیده تر می گردد، استفاده اعظمی نمایند. آنها از گروه طالب گویا به مثابه "شمشیر دامکلس" بر فرق حکومت کابل استفاده می نمایند

بازنگری سیاسی نخبگان پاکستانی در قبال سیاست آن کشور در مورد افغانستان، در یک ارزیابی "بنیاد پژوهشی جناح" باز تاب یافته است. (96) درین گزارش، برداشت نخبگان مهم سیاسی و نظامی پاکستان در رابطه با چشم انداز خروج "نیرو های نظامی بین المللی" از افغانستان در سال 2014، به ویژه در پیوند با روابط پاکستان و ایالات متحده امریکا ارزیابی می شود. این پژوهش ازین نگاه از اهمیت زیاد برخوردار است که عملکردهای دولتمداران پاکستانی در قبال افغانستان – با وجود تفاوت های سلیقوی - بر پایه همین نظرات استوار اند. (97) طبق ارزیابی "بنیاد پژوهشی" برای نخبگان پاکستانی در "بازی سیاسی نهایی" در افغانستان، دو هدف از اهمیت زیاد برخوردار است:

➤ **توافقات جهت خارج ساختن نیرو های خارجی از افغانستان نباید با اثر گذاری منفی بر ی پاکستان توأم باشد،**

➤ **حکومت کابل نباید در تضاد و تخاصم با پاکستان قرار گرفته و نباید اجازه دهد که از سرزمین افغانستان علیه منافع دولت پاکستان استفاده به عمل آید.**

با در نظر داشت این دونکته، نخبگان پاکستانی به مثابه پی آمد های خروج نیرو های رزمی از افغانستان به این سه مولفه توجه خاص مبذول می دارند:

➤ **استقرار یک سطح معین ثبات سیاسی در افغانستان: نتیجه بررسی های موسسه جناح این انتباه را خلق می نماید که علایق پاکستان به بهترین وجه هنگامی برآورده شده می تواند که در کابل چنان حکومت بالنسبه باثباتی برقرار گردد که با پاکستان در تخصص قرار نداشته باشد.**

➤ **شکل گیری حکومت با سهم گیری نیرو های بیشتر در کابل: گویا بخش های مهم طالبان جزئی ازین شکل گیری سیاسی نوین باشند.**

➤ **محدود ساختن حضور هندوستان در فعالیت های انکشافی افغانستان: . نخبگان سیاسی پاکستان در رابطه با اهداف و عملکرد های هندوستان در افغانستان خواهان شفافیت بیشتر می باشند.**

در این اهداف نخبگان پاکستانی یک سری از پیچیدگی های سیاسی، تاریخی و راهبردی مضمحل میباشند:

➤ **عنصر تاریخی ، اسلام آباد در بین "دو سنگ آسیاب":** . پس از تاسیس دولت پاکستان در سال 1947 تا فرو ریزی حکومت نجیب در سال 1992، حکومتات وقت سرزمین هندوکش به دلیل "خط مرزی دیورند" با دهلی نو روابط حسنه سیاسی و همکاری اقتصادی بر قرار نموده اند. با در نظر داشت انگیزه های این استراتژی به مثابه ی تفکر "نظام امنیت جمعی در جنوب آسیا"، اسلام آباد و یا کشور نو بنیاد پاکستان، در بین دو کشور همسایه با تاریخ چندین هزار ساله شان (هند و افغانستان)، از هر دو طرف احساس فشار می کرد. گرچه نخبگان سیاسی پاکستان به همکاری های دهلی نو و کابل در بخش انکشاف اقتصادی افغانستان قایل اند، ولی حجم این همکاری را گسترده تر از چوکات ایجابات اقتصادی تعبیر می نمایند.

➤ **عنصر سیاسی، حق اثر گذاری در سیاست خارجی افغانستان:** در مورد این "سیاست گزانبوری"، نخبگان پاکستانی - با تمسک به پشتیبانی جنبش مقاومت افغانستان در خط مقدم جبهه علیه اتحاد شوروی - حق مسلم خویش می دانند تا در شکل گیری و جزئیات سیاست درونی و بیرونی سر زمین هندوکش از امتیازات سیاسی برخوردار گردد. از آنجایی که اسلام آباد نظر به سیاست اغفال و نیرنگ در جلب گروه های ملی گرای افغانی گویا به "سنگ خارا" دندان زد، نخبگان پاکستانی به این نظر رسیدند تا با کشاندن گروه طالب به مثابه ستون پنجم می توانند اهداف خویش را به بهترین وجه آن پیاده نمایند.

➤ **عنصر "شبه قومی":** بدون تذکر محتوای سیاسی و توجه به اصل دهشت افگنی گروه طالب، نخبگان سیاسی پاکستان می گویند ار آنجایی که طالبان پشتون اند، هرگاه این پښتون ها در ساختار حکومت کابل مشارکت نداشته باشند، این امر بر پښتون های پاکستانی تاثیرات منفی بجا می گذارد. درین جا باید گفت که قبل از همه حکومت کابل به غلط به مثابه تشکیلی بدون مشارکت پښتون ها وانمود می شود. علاوه بر آن، این موضوع یک مسئله درون مرزی افغان ها است. افغانها خود زعیم ملی خویش و ترکیب قومی حکومت خویش را از طریق رای آزاد شهروندان خود کشور تعیین می کنند. علاوه بر آن باید گفت که گروه طالب با پیاده کردن "سیاست های تخریبی" اش بر زیر بنا های اقتصادی و اجتماعی، بیشترین خسارات را در مناطق پشتون نشین افغانستان وارد نموده است.

با در نظر داشت این پیچیدگی های تاریخی، سیاسی و اجتماعی، روابط کابل و اسلام آباد به بن بست کشانیده شده است. دل بستن به حکومت جدید نواز شریف بیشتر از پروراندن " امید کاذب" به سیاستمدار کهنه کار "طالب گرا" نخواهد بود. ولی حکومت افغانستان می تواند که از طریق طرح یک سیاست فعال منطقوی با در نظر داشت "حاکمیت ملی کشور" و حساسیت های تاریخی که کابل جوابگوی آن نمی تواند باشد، در جهت "اعتماد سازی" با پاکستان و کشاندن پاکستان به همکاری های گسترده اقتصادی حتی بر "تنش های ناشی از خط مزری جنجال براگیزدیورند" غلبه نماید. تحت شرایط حاکم که گروه کرزی - در تداوم سیاست حکومت قبلی افغانستان - خط دیورند را نمی تواند به رسمیت بشناسد، فاقد آن توانایی های رزمی می باشد، که با توسل به زور به سرحدات قبل از 1893 بر گردد. افزون بر آن حکومت افغانستان - به شمول حکومت کرزی - هرگز روشن نه گفته اند که در رابطه با ادعای ارضی چه می خواهند. درین مورد می تواند که دست کم دو بدیل مورد بحث قرار گیرد: برگشت خاک های جدا شده دوباره به افغانستان و یا آزادی در مورد تعیین سرنوشت خود باشندگان درین خاک های جدا شده از پیکر تاریخی کشور. حکومت کرزی در ده سال گذشته کوچکترین گامی در راه "حل مناقشه خط دیورند" برنداشت. کرزی حتی ازین خودداری کرد که از طریق "بین المللی ساختن" این خط پای میانجی گری سازمان ملل را به شکل مسالمت آمیز در میان کشد.

نظر به همه ی این دشواری ها میتوان از طریق "اقتصادی ساختن و اجتماعی ساختن خط دیورند" به مثابه یک گذر گاه تنگ گام های سازنده برداشت؛ به نحوی که از طریق همکاری های عمیق منطقوی و "اعتماد سازی"، داد و گرفت اقتصادی را در حوزه ویژه مرزی از طریق تدابیر معافیت های گمرکی و دادن یارانه های مشخص تشویق نمود. همچنان توام با آن میتوان با اتخاذ تدابیر اداری جداگانه در رفت و آمد های مرزی بدون ویزه و با رویت شناسنامه تسهیلات لازم را ایجاد کرد. نخبگان سیاسی- نظامی پاکستان اذعان دارند که همکاری های منطقوی میتواند گامی در جهت استقرار "ثبات" در منطقه گردد.